



علی اشرف صادقی

۴۹- تک

در لغت فرس اسدی آمده: «تا و تک: هر دو تنها بود، شاعر گوید:
به تک تا و کر بیشتر تا و تک (؟) که باشد که بینی بود تا و تک

(اسدی ۱۳۱۹، ص ۳۰۹، نقل از حاشیه نسخه نخجوانی)

در لغت‌نامه دهخدا این معنی از لغت فرس و نیز از ناظم‌الاطباء، به معنی «تنها و منفرد»
نقل شده و غیر از شاهد لغت فرس، بیت زیر از مولوی نیز در تأیید این معنی نقل شده است:
تورعیت باش چون سلطان نه‌ای تک مران چون مرد کشتی‌بان نه‌ای

این بیت از دفتر دوم مثنوی (چاپ نیکلسون، ص ۴۴۱، بیت ۳۴۵۴) است، اما آنجا به جای
«تک مران»، بدون هیچ نسخه‌بدلی، «خود مران» آمده است. حال به بررسی شاهد منقول در
لغت فرس و ضبط آن و نیز معنایی که برای آن آمده بپردازیم. ضبط مدخل و شاهد آن در
اصل نسخه نخجوانی چنین است:

«تا و تک: هر دو طا بود، شاعر گوید:
به تک تا و کر بیشتر تا و تک که باشد که بینی بود کاه تک».

عبرت مصاحبی نائینی که نسخه‌ای از روی نسخه نخجوانی برای عباس اقبال نوشته
مدخل و بیت را چنین ضبط کرده است:
«تا و تک: هر دو طا بود، ... که بینی بود تا و تک».

چنان‌که می‌بینیم، عبرت هنگام استنساخ این مدخل بخشی از آن را تغییر داده و اقبال نیز
هنگام نقل آن قسمت دیگری را دگرگون کرده است. مؤلف فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار،

که نسخه‌ای مشابه نسخه نخبوانی در دست داشته، ضبط مدخل و شاهد آن را این‌گونه آورده‌است:

«تا و تک: به معنی هر دو تا بود، شاعر گوید، بیت:

به یک تاو گر بیشتر تا و تک که باشد که بیشی بُود گاه تک

مؤلف تحفة الاحباب، که فرهنگ خود را یکسر از روی فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار برداشته، شاهد را حذف کرده و معنی را چنین نقل کرده‌است: «بر وزن آبچک، به معنی هر دو تا بود». مؤلف فرهنگ سروری نیز، که بی‌تردید مدخل را از تحفة الاحباب نقل کرده، آن را به همان معنی آورده‌است. شاهد لغت فرس روشن نیست و معلوم نیست تا و تک در آن‌ها به معنی «تا»، ظاهراً به معنی عدد در عباراتی مانند «دو تا دفتر» و مانند آن‌ها، باشد. ظاهراً معنی بیت این است: با یک تاو (= قدرت و نیرو) و یا اگر بیشتر [مورد نظر باشد] با نیرو و حمله؛ این ممکن است در هنگام حمله موجب بیشی [اثر] باشد؟ درهرحال، این بیت سست است و گوینده آن هم معلوم نیست. شاید شاعرک گمنامی آن را به‌عنوان شاهد برای «تا و تک» ساخته و به فرهنگ‌نویس داده‌است. این نکته نیز مسلم است که تک در این بیت به معنی «تنها» نیست. تک به‌صورت تک‌تک به معنی «جسته‌وگریخته و به‌صورت پراکنده» لاقلاً دو شاهد کهن دارد؛ یکی از خاقانی در تحفة العراقین و دیگری از نزاری قهستانی (درگذشته در ۷۲۰). شاهد خاقانی این است:

تک‌تک بدوان به حجره گوش یک‌یک بنشان به حجله هوش

(تحفة العراقین، ص ۶۴)

شاهد نزاری را هم فرهنگ جهانگیری شاهد تک به معنی «اندک و قلیل» آورده که چنین

است:

صفت تزه‌زارها هیهات چون کنم مشته به کوسه زنج؟
همچو پشت کس بتان تشار مانده هر جای تک‌تک و نخ‌نخ

در زبان پهلوی کلمه tāg به دو معنی است، یکی به معنی «تا» (عدد) و دیگر به معنی «تنها و به‌تنهایی و تک (به معنی امروزی آن)». tāg در مراحل قدیم‌تر زبان پهلوی tāk تلفظ می‌شده و احتمالاً حتی بعد از آنکه k آخر آن در زبان رسمی به g بدل شده، در بعضی نقاط ایران با همان k تلفظ می‌شده و تک فارسی، به احتمال زیاد، از آن صورت گرفته شده‌است.^۱

۱. تاک به معنی «تک و منفرد» در فارسی همدانی ظاهراً مبدل طاق است و مستقیماً از پهلوی گرفته نشده‌است. در این لهجه طاق به معنی «سقف» نیز tāk تلفظ می‌شود (← گروسین، ذیل همین کلمه).

اگر این حدس درست باشد، این کلمه ظاهراً فقط در زبان گفتار به کار می‌رفته و گویا غیر از صورت مکرر آن هیچ‌گاه تا قرن حاضر به نوشتار راه پیدا نکرده بوده‌است. مؤید این حدس کلمهٔ تاک در گویش دوانی به معنی «فرد و تک و تنها و یکه» است. در این گویش تاکوپریک به معنی «تک‌وتوک» و تاک‌ولاک به معنی «یکه‌وتنها» است (← سلامی). در دوانی طاق به معنی «سقف» نیز با همین تلفظ به کار می‌رود. نظیر این کلمه ترکیب کیابیا است که ترکیبی قدیمی است، ولی هیچ‌گاه به نوشتار راه پیدا نکرده‌است (دربارهٔ این ترکیب، ← فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۰، ص ۵).^۱

اینکه خاقانی در غرب و نزاری در شرق ایران تک‌تک را به کار برده‌اند حاکی از این است که کلمهٔ تک در زبان فارسی ریشه‌دار بوده و از مدت‌ها قبل کاربرد داشته‌است تا آنکه به صورت تک‌تک به نوشتهٔ این دو سخنور راه یافته‌است.

یادآوری می‌شود که طاق به معنی «فرد و یک» در مقابل جفت نیز معرّب tāg یا tāk پهلوی است. مؤلف فرهنگ مهذب‌الاسماء طاق را به «یکتا» معنی کرده‌است که در این شعر عطار به همین معنی است:

هر دو چشمش فتنهٔ عشاق بود هر دو ابرویش به خوبی طاق بود

(منطق‌الطیر، ص ۲۸۷، بیت ۱۲۲۰)

در معنی «فرد» مولوی می‌گوید:

حال باطن گر نمی‌آید به گفت حال ظاهر گویمت در طاق و جفت

(مثنوی، دفتر ۵، ص ۲۳۱، بیت ۳۶۳۸)

برای شواهد بیشتر، ← لغت‌نامهٔ دهخدا و برای ترکیبات آن، ← فرهنگ بزرگ سخن. تگ در تگ‌انداز در شعر زیر از سیف اسفرنگی به معنی «تیراندازی است که سریع تیر می‌اندازد» و با تک به معنی «یکتا و یک» ارتباط ندارد:

در همه کیش تگ‌اندازان عشق چوبهٔ تیر سحرگاهی نماند

(دیوان سیف اسفرنگی، ص ۶۲۹)

در تگبند / تکبند به معنی «کمربندی که از ابریشم یا پشم می‌بافته‌اند» نیز تک به معنی «دویدن» است.

۱. این مقاله نوشته شده بود که فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی از چاپ بیرون آمد. در این کتاب نیز تک از tāg/k پهلوی مشتق دانسته شده‌است.

منابع

- اسدی، علی بن احمد (۱۳۱۹)، کتاب لغت فرس، به کوشش عباس اقبال، تهران.
- اسدی، علی بن احمد، مشکلات پارسی دری (= لغت فرس)، نسخه محمد نخجوانی، محفوظ در کتابخانه ملی تبریز.
- اسدی، علی بن احمد، مشکلات پارسی دری (= لغت فرس)، نسخه مکتوب به خط عبرت مصاحبی نائینی از روی نسخه محمد نخجوانی، محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- اسفرنگی، سیف‌الدین (۱۳۵۷)، دیوان، به کوشش زبیده صدیقی، قومی ثقافتی مرکز بهبود، مولتان، پاکستان.
- انجو شیرازی، جمال‌الدین حسین (۱۳۵۴-۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عقیقی، دانشگاه مشهد، مشهد، ۳ جلد.
- اوبه‌هی، حافظ سلطانعلی (۱۳۶۵)، فرهنگ تحفة الاحباب، به کوشش فریدون تقی‌زاده طوسی و نصرت‌الزمان ریاضی هروی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.
- بلخی رومی، جلال‌الدین محمد (۱۹۲۹)، مثنوی، دفتر دوم، به کوشش رینولد. ا. نیکلسون، بریل، لندن - لیدن.
- بلخی رومی، جلال‌الدین محمد (۱۳۳۹)، کلیات شمس، جلد ۵، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، دانشگاه تهران، تهران.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۷)، تحفة العراقین، به کوشش علی صفری آق‌قلعه، میراث مکتوب، تهران.
- دهخدا، علی اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
- سروری، محمداقاسم (۱۳۴۱-۱۳۳۸)، فرهنگ مجمع‌الفرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، علی اکبر علمی، تهران.
- سلامی، عبدالنبی (۱۳۸۱)، فرهنگ گویش دوانی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۹۴)، «پسوندهای «ا»، «اک» و «ک»، فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۰، ص ۲-۱۵.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۸)، منطق‌الطیر، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران، ویرایش سوم.
- فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (۱۳۸۰)، به کوشش علی اشرف صادقی، سخن، تهران.
- گروسین، هادی (۱۳۷۰)، واژه‌نامه همدانی، انتشارات معلم، همدان.

۵۰- تک-تگ

یکی از معانی تک / تگ در فارسی دری «دویدن و تاختن» است. بعضی فرهنگ‌ها این کلمه را هم با «ک» و هم با «گ» ضبط کرده‌اند (جهانگیری و برهان) و ظاهراً این دوگانگی نشان از واقعیت تلفظ این کلمه دارد. مجتبی مینوی در کلیله و دمنه همه‌جا این کلمه را تگ ضبط کرده و درباره آن چنین نوشته‌است: «تگ و تمام مشتقات آن در فُرس جدید [= فارسی دری بعد از اسلام] به گاف بوده‌است و در پهلوی هم (رجوع شود به اساس اشتقاق فرس جدید [= Grundriss der Neupersischen Etymologie] تألیف هُرن [Horn]، شماره ۳۹۱). در شعری از نظامی (از خسرووشیرین، گنجینه گنجوی [تألیف وحید دستگردی]، در لفظ «بدرگ») تگ با کلمه رگ قافیه شده‌است:

که با شب‌دیز کس هم‌تگ نباشد جز این گلگون اگر بدرگ نباشد

و شمس قیس (المعجم، چاپ قزوینی، [ص] ۲۰۱ و چاپ مدرس رضوی [کلاله] خاور، [ص] ۱۷۳ [= چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۲۲]) تصریح کرده‌است که در قوافی کافی میان کاف اصلی و کاف اعجمی جمع نشاید کرد، چنان‌که گوید فلک و سمک و آن‌گه گوید رگ و تگ. در فرهنگ رشیدی و بعضی دیگر از فرهنگ‌ها نیز تگ ضبط و قید شده‌است. بدین سبب در تنقیح کتب قدما تگ و تگاور و تگاپو و تگ‌وپو و امثال این‌ها را به گاف ضبط می‌کنیم. نیز ... حدیقه، ص ۴۵۰ دیده شود). چنان‌که در شواهد زیر می‌بینیم، در متون شعری کهن تگ با کلمات سگ و رگ قافیه شده‌است:

ز تندی به جوش آمدش خون به رگ نشست از سر باره تیزتگ

(فردوسی، ج ۲، ص ۱۶۷، بیت ۶۰۵)

قلیده به زر بسته صد بود سگ که در دشت آهو گرفتی به تگ

(فردوسی، ج ۸، ص ۲۶۲، بیت ۳۴۱۷)

سمند و رخس من با یوز و با سگ سراسر خفته‌اند آسوده از تگ

(فخرالدین اسعد گرگانی، ص ۱۸۳)

شوله برداشته دوان چون سگ از پس او مجاهزان در تگ

(مسعود سعد، ص ۷۱۶)

وآنکه دون همّت است همچون سگ هست چون سگ ز بهر نان در تگ

(سنائی، حدیقه، ص ۱۱۲)

- همه راه با باز و با یوز و سگ ز نخچیر و از مرغ و پرواز [و] تگ
 (فرامرنامه بزرگ (قرن پنجم)، ص ۱۰۸، بیت ۱۴۸۳)
 گهی با سگ اندر بد آهو به تگ به تیزی ز آهو سبق برده سگ
 (همانجا، بیت ۱۴۸۶ و نیز ← ص ۲۸۹، بیت ۴۲۱۴)
 گفت تا پیش تو است این نفس سگ از برت ابلیس نگریزد به تگ
 (عطار، منطق الطیر، ص ۳۲۲، بیت ۲۰۴۲ و نیز ← ص ۳۲۹، بیت ۲۱۸۹)
 نخوردی آب از بیم دگر سگ بجستی از لب آن آب بر تگ
 (عطار، الهی‌نامه، ص ۲۶۶، بیت ۳۴۶۳)
 یا شب مهتاب از غوغای سگ سست گردد بدر را در سیر تگ
 (بلخی رومی (مولوی)، مثنوی، دفتر ۶، ص ۲۷۱)
 دونده یکی دیو باید به رگ که در روز و در شب درآید به تگ
 (شیرنگ‌نامه (قرن ششم و هفتم)، بیت ۱۲۰۶)
 آخرش سست شد ز سختی رگ دست و پا سوده بازماند ز تگ
 (جامی، سلسله‌الذهب [= هفت‌اورنگ، ج ۱، ص ۷۴]
 و نیز ← ج ۱، ص ۴۲۷ [سلامان و ابسال]، ص ۵۱۸، [تحفة‌الاحرار]
 و ج ۲، ص ۳۶۷ و ۳۶۸ [لیلی و مجنون])
 در متون کهن، تا آنجا که نگارنده جست‌وجو کرده، تنها در یک مورد تک با یک قافیه
 شده و آن در بیت زیر از سنائی است:
 در جهانِ معاملت هر یک چون بتازند خانه را پر تک
 (سنائی، حدیقه، ص ۶۱۸)
 آیا سنائی در این بیت با تسامح تگ را با یک قافیه کرده یا در زمان او تلفظ تک نیز وجود
 داشته است؟
 چنان‌که در بیت زیر از فرامرنامه بزرگ نیز می‌بینیم، شاعر یک را با رگ قافیه کرده است:
 که چون نیزه بر سینه یک زدی ز پشت دگر یک همی رگ زدی
 (ص ۱۸۷، بیت ۲۵۸۶)

۱. شواهد فرامرنامه و شیرنگ‌نامه از دکتر ابوالفضل خطیبی و بقیه از پیکره زبانی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و نرم‌افزار درج ۳ و نگارنده است.

آیا یک به صورت یگ هم تلفظ می‌شده است؟ باید منتظر بررسی بیشتر در این باره باشیم. امروز وقتی یک با حالت القائی و تأکید گفته می‌شود به صورت یگ تلفظ می‌شود. ظاهراً نخستین بار از قرن هشتم تگ شروع به تحول کرده است. نخستین شاهدی که نگارنده با تلفظ تک به آن برخورد کرده در بیت زیر از سلمان ساوجی است:

ز پشت بادپا چون باد در تک به رمح آن حلقه‌ها بر بود یک یک

(جمشید و خورشید، ص ۱۴۲)

در قرن نهم در یک بیت از جامی در خردنامه اسکندری، تک با نمک قافیه شده است:

پیایی در آن دجله نیل تک به یک نیمه آورد بار نمک

(هفت اورنگ، ج ۲، ص ۴۵۰)

اما در شواهدی که از متون شعری قرن یازدهم در دست است تقریباً در همه جا این کلمه به صورت تک درآمده است. شواهد را در زیر می‌بینیم:

به راه خیالش که خون گشته تک دریده است نعلین هر مردمک

(زلالی، ص ۴۰۱)

رکاب از دو پهلوی آن گرم تک نمایان چو خورشید و مه از فلک ...
کشیدند اسبی چنین گرم تک بر او شاه شد چون دعا بر فلک

(واعظ قزوینی، ص ۶۴۱)

به خون ریز ما می‌شتابد فلک بیاید از او درگذشتن به تک

(محمد صوفی، از تذکره میخانه، ص ۴۸۸)

شود کاسه گر سرنگون چون فلک نیفتد چو خورشید از وی به تک

(حکیم رکن، از تذکره میخانه، ص ۵۰۷)

نه می بر لبم زآن به تک می‌رسد که بر زخم تازه نمک می‌رسد

(میرعسکری کاشانی، از تذکره میخانه، ص ۷۲۶)

ما امروز این کلمات، به‌ویژه، تکاپو و تک‌ودو / تک‌وتو و تک‌وتارا با «ک» تلفظ می‌کنیم. تحول تگ به تک ناشی از گرایش صامت‌های واکدار پایانی کلمات فارسی امروز به واک‌رفتگی است. صامت‌های واکدار نرم‌تر از صامت‌های بی‌واک هستند؛ با این‌همه، در فارسی امروز، به‌ویژه بعد از مصوت‌ها و بعد از صامت t، صامت‌های واکدار در بسیاری از موارد بی‌واک تلفظ می‌شوند. یعنی تارهای صوتی در تلفظ آن‌ها به لرزش در نمی‌آیند و به این ترتیب، نوعی صرفه‌جویی تلفظی به‌وجود می‌آید. احتمالاً این صامت‌های واک‌رفته

پایانی به سختی صامت‌های بی‌واک در سایر جایگاه‌های کلمه نیستند و این مسئله نیازمند بررسی‌های آزمایشگاهی است. بعضی مثال‌های بی‌واک شدن صامت‌های واگذار پایانی از این قرار است:

پوت = پود،	سوات = سواد،	کوت = کود،
جوات (جواتی) = جواد،	کارت = کارد (قس. کارتک)،	گرت = گرد،
روت‌خونه = رودخانه،	کبوت = کبود،	و غیره ^۱ .

اینکه سروری تک و ترکیبات آن را منحصراً با «ک» ضبط کرده ظاهراً ناشی از توجه او به تلفظ زنده این کلمات در زمان خود او بوده است، درحالی‌که ضبط دوگانه جهانگیری و به تبع آن برهان قاطع ناظر به تلفظ قدیم و جدید این کلمات بوده است. مؤلف فرهنگ رشیدی، که ناقد جهانگیری و سروری است و هیچ‌گاه ایران را ندیده بوده، به استثنای تک به معنی «اندک»، که عیناً آن را از جهانگیری با همان شاهد نقل کرده، این کلمات را تنها با «گ» ضبط کرده و در این کار ظاهراً توجه به ضبط قدیم آن‌ها داشته است. بنابراین، در تصحیح متون قدیم تا قبل از قرن دهم باید تک و مشتقات آن را با «گ» و بعد از این قرن، البته با احتیاط، باید آن‌ها را با «ک» ضبط کرد.

بدیع‌الزمان فروزانفر در کلیات شمس (ج ۵، ص ۲۱) تگ را در بیت زیر، با آنکه با رگ قافیۀ درونی ساخته، به شکل تک ضبط کرده است:

ای دم تو رونق ما، رونق بازار تو کو دست بنه بر رگ او، تیز روان کن تک او

محمدتقی مدرس رضوی نیز در بیت زیر از حدیقه (ص ۴۵۰) تگ را، با آنکه با رگ قافیۀ شده، تک ضبط کرده است:

اسب توسن ز اسب ساکن‌رگ گشت هم‌خو اگر نشد هم‌تک

در متون گذشته کلمۀ دیگری با املاي تک هست که معنی آن «ته و بن و بیخ و اصل» است. این کلمه امروز در تاجیکستان اساساً با «گ» و گاهی با «ک» تلفظ می‌شود (← رواقی ۱۳۸۳، ص ۱۰۷-۱۰۹). در گویش‌های داخل ایران نیز با هر دو تلفظ متداول است (همان، ص ۱۰۹). مثال‌هایی که از متون قدیم برای استعمال این کلمه در دست است تقریباً همه مربوط به شرق ایران (افغانستان کنونی) و ماوراءالنهر است. این متون عبارت‌اند از مثنوی، کلیات شمس، معارف بهاء‌ولد، معارف سلطان ولد، رباب‌نامه سلطان ولد، دیوان

۱. تبدیل شناسۀ دوم‌شخص جمع افعال از «-نید» به «-نیت» در متونی که در ماوراءالنهر و شمال افغانستان نوشته شده‌اند نیز ظاهراً ناشی از همین گرایش است.

سوزنی سمرقندی، دیوان ناصر بخارایی، داراب‌نامه طرسوسی، فضائل بلخ، تاج‌الاسامی، ارشادالزراعة هروی و تکملة الاصناف کرمنی بخاری.

گویش‌هایی هم که این کلمه در آن‌ها به کار می‌رود تقریباً همه مربوط به شرق ایران کنونی هستند، مانند خراسانی، بیرجندی، کرمانی، بردسیری، انارکی و یزدی. بنابراین، می‌توان تقریباً حتم داشت که این کلمه متعلق به ایران غربی نیست.

تک، که در گویش همدان به معنی «نزد» به کار می‌رود، معلوم نیست که این کلمه باشد. بنابر آنچه از فارسی تاجیکی و گویش‌های ایرانی نقل شد، تلفظ این کلمه اساساً tag است و tak باید صورت جدیدتر آن باشد. بنابراین، در ضبط متون قدیم باید تک به صورت تگ ضبط شود، نه تک، آنچنان‌که در تکملة الاصناف (ج ۱، ص ۳۵۸ و ۳۷۰)، در ترجمه شأو به معنی «غایت» ضبط شده است.

منابع

- انجو شیرازی، جمال‌الدین حسین (۱۳۵۱-۱۳۵۴)، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عقیفی، دانشگاه مشهد، مشهد، ۳ جلد.
- بلخی رومی (مولوی)، جلال‌الدین محمد (۱۹۳۳)، مثنوی، دفتر ششم، به کوشش رینولد ا. نیکلسون، بریل، لیدن و لندن.
- بلخی رومی (مولوی)، جلال‌الدین محمد (۱۳۳۹)، کلیات شمس، جلد ۵، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، دانشگاه تهران، تهران.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۳۲-۱۳۳۵)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، زوار، تهران، ۴ جلد.
- تنوی حسینی، عبدالرشید (۱۳۳۷)، فرهنگ رشیدی، به کوشش محمد عباسی، بارانی، تهران، ۲ جلد.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۷۸)، مثنوی هفت‌اورنگ، به کوشش اعلاخان افصح‌زاد و حسین احمد تربیت، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۲ جلد.
- رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس (۱۳۳۸)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران.
- رواقی، علی با همکاری شکیبا صیاد (۱۳۸۳)، زبان فارسی فرارودی، هرمس، تهران.
- زلالی خوانساری (۱۳۸۴)، کلیات، به کوشش سعید شفیعیون، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران.
- ساوجی، سلمان (۱۳۴۸)، مثنوی جمشید و خورشید، به کوشش ج. پ. آسموسن و فریدون وهمن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

- سروری کاشانی، محمدقاسم (۱۳۳۸-۱۳۴۱)، فرهنگ مجمع‌الفرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، علی‌اکبر علمی، تهران، ۳ جلد.
- سنائی، ابوالمجد مجدود (۱۳۲۹)، حدیقة‌الحقیقه و طریقة‌الشریعة، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران.
- شبرنگ‌نامه (۱۳۹۵)، به کوشش ابوالفضل خطیبی و گابریله وان دن برگ، بنیاد موقوفات افشار، تهران.
- عطار، فریدالدین محمد (۱۳۸۳)، منطق‌الطیر، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران.
- عطار، فریدالدین محمد (۱۳۸۷)، الهی‌نامه، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران.
- فرامرزان‌نامه بزرگ (۱۳۹۴)، به کوشش ماریولین فان زوتفن و ابوالفضل خطیبی، سخن، تهران.
- فخرالزمانی، عبدالنبی (۱۳۴۰)، تذکره میخانه، به کوشش احمد گلچین معانی، اقبال، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۸ جلد.
- کرمینی، علی‌بن محمد (۱۳۸۵)، تکملة‌الاصناف، به کوشش علی‌رواقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۲ جلد.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۴۹)، ویس و رامین، به کوشش ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۹۰)، دیوان، به کوشش محمد مهیار، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- واعظ قزوینی (۱۳۵۹)، دیوان، به کوشش حسن سادات‌ناصری، علی‌اکبر علمی، تهران.

۵۱- گشتا

ظاهراً نخستین بار مؤلف برهان قاطع این کلمه را ضبط و معنی آن را «بهشت» ذکر کرده‌است. پس از برهان، مؤلف فرهنگ رشیدی آن را به همین معنی آورده و بیت زیر را از سنایی به شاهد آن نقل کرده‌است:

زانکه گشتای خوب‌کاران راست جمله عقبی حلال‌خواران راست

این بیت از حدیقه سنایی (ص ۳۶۲، بیت ۱۵) است و در آنجا به جای گشتای، کشتار آمده‌است. احتمال می‌رود که مؤلف برهان این کلمه را در یکی از فرهنگ‌های قبل از خود و یا در حدیقه دیده و آن را از آنجا نقل کرده‌است، اما این کلمه در هیچ‌یک از فرهنگ‌های موجود، مخصوصاً مجمع‌الفرس سروری و فرهنگ جهانگیری، که مأخذ رشیدی است، نیامده‌است. مؤلف فرهنگ رشیدی احتمالاً کلمه را از متن حدیقه یا یکی از شروح آن نقل کرده‌است.

مرحوم دکتر محمد معین در حاشیه برهان قاطع این کلمه را قرآنی از رسم‌الخط پهلوی *vahišt* «بهشت» دانسته و همین مطلب را در فرهنگ فارسی (ذیل گشتای) نقل کرده‌است. محمد حسن دوست (ذیل شماره ۴۴۴۳) آن را «ظاهراً تلفظی از گهیشت» که در قرآن قدس به معنی «بهشت» به کار رفته دانسته‌است. اگر جزء اول کلمه با بهشت ارتباط داشته باشد، که دارد، الف پایانی آن را چگونه باید توجیه کرد؟ در متون پارتی و فارسی میانه مانوی کلمه‌ای به صورت *whyšt'w* و *whyštaw* آمده که آن را *wahištaw* می‌خوانند و معنی آن «بهشت» است (← Boyce 1977, p. 92; Durkin-Meisterernst 2004, p. 342). همین کلمه است که باید ابتدا به **guhištaw*، سپس به **guštaw* و نهایتاً به *guštā* بدل شده باشد. جزء دوم این کلمه باید مبدل *axw* به معنی «وجود و دنیا» باشد که در متون پهلوی فراوان به کار رفته‌است (← Mackenzie, s.v.). کلمه گویشی گهیشت، که در قرآن قدس به کار رفته، دارای */i/* بلند است، اما *vahišt* باید قاعدتاً به *guhišt* با */i/* کوتاه بدل شود.

یوستی (ذیل *wahištāzād*) املاهای یونانی این کلمه را در نزد مؤلفان یونانی‌نویس به صورت *Oúta(k)sad* و *Oústazadēs* و *Oústa(k)sadēs* و صورت سیرانی آن را *Guštāzādh* نوشته‌است. وی از یک *Guhištāzādh* دیگر که خواجه سرای اردشیر، [حکمران] آدیابن [= هدیپ، در مرز ایران و عراق کنونی] بوده و در سال سی و چهارم پادشاهی شاپور دوم شهید شده نام می‌برد. سرانجام وی *Gohšthas* نامی ارمنی را نام می‌برد که مصاحب اسقف لوند *Levond* بوده و شهید شده‌است (Justi, p. 340).

مرحوم دکتر احمد تفضلی Gwšt'z'd را، که نام رئیس خواجهگان دربار و مربی شاپور دوم ساسانی (قرن چهارم میلادی) بوده و یوستی هم آن را نام برده، با تردید به صورت Guhištāzād، مشتق از Wahišt-āzād، بازسازی کرده و گفته اگر این بازسازی درست باشد، جزء اول آن با guhišt (کذا، به جای guhišt «گهیشت»)، که در قرآن قدس به کار رفته، قابل مقایسه است. به نوشته او w آغازی ایرانی باستان در گویش‌های غیرپارسی (جنوب غربی)، مانند گویش‌های جنوب خراسان، گویش قدیم کرمان و بلوچی به g بدل شده است (Tafazzoli 1990, pp. 301, 03).

چنان‌که می‌بینیم این نام به سه صورت Wahištāzād، Guhištāzād و Guštāzād نقل شده است. صورت اخیر نشان می‌دهد که جزء اول این نام، یعنی guhišt، در دوره ساسانی به gušt ساده شده بوده است. بنابراین، می‌توان حدس زد که گشتا و نیز در دوره میانه به این صورت درآمده بوده است. نکته دیگر اینکه تبدیل w میانه به g یک تحول غیرپارسی (جنوبی) نیست (در این باره، ← صادقی ۱۳۸۳، ص ۷-۸).

منابع

- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۳۰-۱۳۳۵)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، زوار، تهران، ۴ جلد.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۵ جلد.
- حسینی تّوی، عبدالرشید بن عبدالغفور [۱۳۳۷]، فرهنگ رشیدی، به کوشش محمد محمدلوی عباسی، بارانی، تهران، ۲ جلد.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۲۹)، حدیقة الحقیقه و طریقه الشریعه، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۳)، «گویش قدیم کازرون»، مجله زبانشناسی، سال ۱۹، شماره ۱، ص ۴۱-۱.
- معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.
- Durkin-Meisterernst, D. (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Brepols, Belgium.
- Justi, F. (1895), *Iranisches Namenbuch*, Marburg.
- MacKenzie, D. N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford, Oxford University Press.
- Tafazzoli, A. (1990), "An Unrecognized Sasanian Title", *Bulletin of the Asia Institute*, vol. 4, pp. 301-305.

۵۲- پرنون یا بزنون؟

در دیوان ناصر خسرو در قصیده‌ای به مطلع
ای شده مفتون به قول‌های فلاطون

حال جهان باز چون شده است دگرگون؟

بیتی به صورت زیر آمده:

گرچه ز پشم‌اند هر دو هرگز نبود سوی تو ای دوربین پلاس چو پرنون

و در حاشیه پرنون به «دیبای منقش بسیار لطیف و نازک» معنی شده است (ناصرخسرو ۱۳۰۴-۱۳۰۷، ص ۳۵۵).

در چاپ دیگر دیوان (ناصرخسرو ۱۳۵۳، ص ۴۹۱) نیز این بیت به همین صورت ضبط شده، جز آنکه در مصراع اول به جای «نمود»، «بوده است» ضبط شده است. مصححان در یادداشت‌های مربوط به پرنون در این بیت نوشته‌اند: «ع و م: چو پربون» (همان، ص ۷۱۱). نسخه «ع» اساس این چاپ است که متعلق به کتابخانه چلبی عبدالله ترکیه است و در سال ۷۳۶ کتابت شده است. نسخه «م» نیز متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی است که برای سلطان محمد فاتح، پادشاه عثمانی، نوشته شده که از ۸۵۵ تا ۸۸۶ حکومت کرده است. به نوشته مصححان، این نسخه ظاهراً از روی نسخه قبلی نوشته شده است (همان، پیشگفتار، ص هفت).

در فرهنگ جهانگیری (ج ۱، ص ۸۹۰) آمده:

«پرنو^۱ و پرنون و پرنیان: دیبای منقش در غایت نراکت بود و آن را پرنو^۲ نیز نامند. حکیم ناصرخسرو فرماید:

گرچه نه پشم‌اند هر دو هرگز بودست پیش تو ای دوربین حریر^۳ چو پرنون

استاد رودکی راست:

نبرد بلبل اندر باغ جز بر بسد و مینا نپوید آهو اندر دشت جز بر قالی^۴ و پرنون»

در مجمع الفرس سروری (ج ۱، ص ۲۵۲) نیز ذیل مدخل پرنیان به معنی «حریر منقش»

آمده: «و پرنون نیز گویند، چنان‌که رودکی می‌گوید:

۱. ظاهراً مصحف پرنه است.

۲. ظاهراً مصحف پرنه است.

۳. مصحح جهانگیری حریر را به قیاس ضبط دیوان (ص ۳۵۵) به پلاس تغییر داده که با ضبط «نه پشم‌اند» در مصراع اول همخوانی ندارد و موجب غلط شدن معنی شده است.

۴. به نوشته مصحح، در نسخه «د» و «س» فرهنگ به جای قالی، ضبط غالی آمده است.

..... جز بر سندس و پرنون

اما این بیت، مطابق با ضبط جهانگیری و ضبط غالی به جای قالی، در صفحه ۳۳۳ دیوان قطران آمده است. فرهنگ‌های قدیم، مانند لغت فرس اسدی و صحاح الفرس نخجوانی و فرهنگ قواس، این کلمه را ضبط نکرده‌اند. در لسان‌الشعرا عاشق، که در عهد فیروزشاه تغلق (حکومت از ۷۵۳ تا ۷۹۰) تألیف شده، این کلمه دو بار مدخل شده است: یک بار به صورت «بزبون: [بر] وزن گلگون با زای معجمه» به معنی «دیبای تنک» (ص ۱۰۶) و بار دیگر به صورت «پریون: [بر] وزن معجون» به همان معنی (ص ۱۲۵).

فرهنگ زفان گویای بدرالدین ابراهیم (تألیف: قرن هشتم) نیز این کلمه را به صورت پریون به همان معنی آورده و توضیح داده که «و بعضی به بای عربی و زای پارسی گویند»، یعنی بزبون.

در ادات‌الفضلائی قاضی خان بدرمحمد (تألیف: ۸۲۲) نیز این کلمه دو بار ضبط شده است؛ یک بار به صورت بزنون که به «دیبای تنک» معنی شده و بار دیگر به شکل‌های چندگانه زیر به همان معنی: نسخه موزة بریتانیا (ب): بزبون، نسخه استانبول (س): بزبون، نسخه آستان قدس رضوی (آ): بزبون، نسخه ایندیا آفیس لندن (ل): بزبون و بزبون به صورت دو مدخل.

در شرف‌نامه منیری (تألیف: ۸۷۸) از ابراهیم قوام فاروقی کلمه به این صورت ضبط شده است: «بُربون / بالضم / دیبای تنک، و بزنون و بزبون و برنو (یک نسخه: پرند) نیز گویندش».

در مؤیدالفضلا (تألیف: ۹۲۵) تألیف محمد لاد دهلوی (ج ۱، ص ۱۶۷) کلمه به صورت بزنون ضبط شده و به «دیبای تنک و حریر نازک» معنی شده است.

در مدارالافاضل (تألیف: ۱۰۰۱) از الله‌داد سرهندی این کلمه به شکل پریون و پرنون ضبط شده و معنی آن «دیبای تنک» دانسته شده و اشاره شده که در حل لغات [الشعرا یا الشعر] به معنی «جامه رومی» آمده و گویند «سندس» و در [فرهنگ] تبختری پرنون و پرنیان به یک معنی آورده.

از ضبط‌های ادات و لسان معلوم می‌شود که این مؤلفان بزبون عربی را به دو صورت خوانده‌اند. یک بار آن را به صورت درست بزبون و بار دیگر به صورت‌های مصحّف بزبون / بزبون / پریون / پرنون. پس از این، مؤلفان فرهنگ‌های جهانگیری و سروری، ظاهراً از روی مدارالافاضل، این کلمه را به صورت پرنون خوانده و ضبط کرده‌اند و همین تلفظ به برهان

قاطع رسیده که علاوه بر آن، ضبط‌های پرنا و پرنو را نیز مدخل کرده است. مؤلف برهان ضبط بزنون را نیز آورده و اضافه کرده که «در مؤیدالفضلا به جای نون اول، بای ابجد و یای حطی هر دو آمده است»، یعنی بزبون و بزبون.

ضبط بزبون در دو نسخه خطی دیوان قطران که نسبتاً از نسخه‌های دیگر کهنه‌تر است، یعنی نسخه بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، که اکنون در کتابخانه ملی روسیه نگهداری می‌شود و در حدود سال ۱۰۱۰ هجری کتابت شده، و نسخه حکیم اوغلو نیز نشان می‌دهد که بزبون مصحف بزبون است. ضبط بزبون در دو نسخه دیوان ناصر خسرو نیز، که حرف سوم آن «ب» است، ظاهراً نشان می‌دهد که این حرف «ب» بوده و حرف اول ظاهراً مصحف «ب» است.^۱

ضبط و معنی بزبون در فرهنگ‌های کهن عربی چنین است:

ابن درید (ج ۳، ص ۱۲۴۶) می‌نویسد بزبون معروف است و بزبون تلفظی عامیانه و غلط است. جوهری (ج ۵، ص ۲۰۷۸) می‌گوید بزبون «سندس» است. ابن منظور (ج ۱۳، ص ۵۲، ذیل ماده بز) ابتدا قول جوهری را نقل می‌کند، سپس می‌نویسد: «قال ابن بری: هو رقیق الدیاج». فیروزآبادی هم می‌گوید: «بزبون: بر وزن جردخل و عصفور»^۲. خلیل‌بن احمد در کتاب العین و ازهری در تهذیب‌اللغه و ابن فارس در مجمل‌اللغه و مقایس‌اللغه این کلمه را ضبط نکرده‌اند.

از فرهنگ‌های عربی به فارسی کرمانی در تکملة‌الاصناف (ج ۱، ص ۴۸) بزبون را چنین معنی کرده است: «قیل السنْدُس و قیل ضرب من البُسْط و قیل ضرب من الاکسیه». یعنی «گفته شده سندس است و گفته شده نوعی گستردنی است و گفته شده نوعی لباس است»^۳. محمودبن عمر زنجی سجزی (سیستانی) آن را به معنی «سندس» آورده است (ص ۴۹)^۴. ادیب نطنزی سندس را به «بزبون و دیبای نیک» معنی کرده است (ادیب نطنزی ۱۳۸۰، ص ۲۷۶). در چاپ دیگر این کتاب سندس در متن به «ع»، یعنی «معروف»، برگردانده شده، اما در نسخه‌های آن چنین ترجمه شده است: س (که کهن‌ترین نسخه کتاب است): بزبون و دیبای نیک، م: بزبون، د: دیبا سطر و بزبون (ادیب نطنزی ۱۳۸۴، ص ۴۱۱). پیداست که ضبط

۱. نگارنده ضبط بزبون در نسخه عکسی چلبی عبدالله را بررسی کرد و مشاهده شد که دقیقاً به همین صورت است که مصححان دیوان نوشته‌اند، هرچند احتمال اینکه سه نقطه «ب» بعداً به کلمه افزوده شده باشد منتفی نیست.

۲. یعنی بزبون.

۳. جاحظ در التبصیر بالتجارة انواع بزبون را نام برده است (آذرنوش ۱۳۷۵، ص ۱۶۷).

۴. ضبط آن در متن اصلی مشخص نیست. آنچه در متن چاپی آمده از مصحح است.

بزیون در ادیب نطنزی (۱۳۸۰) از مصحح کتاب است. تفلّیسی نیز البزیون را به بزیون برگردانده است (ج ۳، ص ۱۶۹۷).

اگر به شعر ناصر خسرو دقت کنیم، می‌بینیم که شاعر می‌گوید پلاس و پرنون هر دو از پشم‌اند و حال آنکه، چنان‌که دیدیم، فرهنگ‌ها بزیون را به «سندس» و «دیبای تک» برگردانده‌اند و این‌ها همه از ابریشم بافته می‌شده‌اند. به نظر می‌رسد که بزیون گاهی از پشم لطیف یا گُرک نیز بافته می‌شده است. زبیدی در تاج‌العروس (ذیل سندس) از قول لیث نقل می‌کند که سندس نوعی بزیون است که از مرعّزی، یعنی «کرک زیر موی بز»، بافته می‌شود. پرنون در دیوان منوچهری (ص ۱۷۱) تصحیح دهخدا است. در تمام نسخه‌های دیوان به جای آن پر خون آمده است.

نظر دهخدا در لغت‌نامه (ذیل بزیون) که می‌نویسد «احتمال دارد معرّب پرنون باشد» کاملاً بی‌اساس است.

بزیون در متون فارسی شاهد دارد. دو شاهد زیر از سراجی سجزی است:

نرسد در سختم نظم کسی و نه عجب نمذ قیس / قیش زده همسر بزیون نشود

(دیوان، ص ۱۳۰).

صبحدم چون التماع سندس و بزیون رسید از شعاع مهر گردون را لباس اکنون (اکسون) رسید

(دیوان، ص ۱۵۲).

شواهد زیر نیز از کتاب تنگلوشا است.

از جانب راست او برآید دو مرغ مرده و ریسمانی که از او شقه سازند و خرقه‌ای از بزیون (که بالش را نشاید) و از جانب چپ او نهالی از صوف (ص ۳۵).
برآید در این درجه بالش بزیون بزرگ پشم آگند در او پرها (ص ۱۵).^۱

منابع

آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵)، «رسالة «التبصر بالتجارة» جاحظ و واژه‌های فارسی آن»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۵۹-۶۰، صفحه‌های ۱۵۹-۱۷۸.

ابن‌درید، ابوبکر محمدبن حسن (۱۹۸۸)، جمهرة اللغة، به کوشش رمزی منیر بعلبکی، دارالعلم للملایین، بیروت.

ابن‌فارس، ابوالحسن احمد (۱۴۰۶ / ۱۹۸۶)، مجمل اللغة، به کوشش زهیر عبدالمحسن سلطان، مؤسسة الرسالة، بیروت.

۱. شواهد تنگلوشا از پیکره گروه فرهنگ‌نویسی است.

- ابن فارس، ابوالحسن احمد (۱۹۹۹ / ۱۴۲۰)، معجم مقاییس اللغة، به کوشش ابراهیم شمس‌الدین، دارالکتب العلمیة، بیروت.
- ادیب نظزی، ابوعبدالله حسین بن ابراهیم (۱۳۸۰)، دستوراللغه المسمی بالخلاص، به کوشش رضا هادی‌زاده، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران.
- ادیب نظزی، ابوعبدالله حسین بن ابراهیم (۱۳۸۴)، دستوراللغه (کتاب‌الخلاص) به کوشش علی اردلان جوان، به نشر، مشهد.
- انجو شیرازی، جمال‌الدین حسین (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عفیفی، دانشگاه مشهد، مشهد.
- بدرالدین ابراهیم (۱۹۸۹-۱۹۹۷)، فرهنگ زفان گویا، به کوشش نذیر احمد، خدابخش اورینتل پابلیک لایبری، پتته (هند).
- تفلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۵۰-۱۳۵۱)، قانون ادب، به کوشش غلامرضا طاهر، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- تنگلوشا (۱۳۸۴)، به کوشش رحیم رضازاده ملک، میراث مکتوب، تهران.
- خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، کتاب‌العین، به کوشش محسن آل عصفور، مؤسسه دارالهجرة، قم.
- دهخدا، علی‌اکبر (و همکاران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
- دهلوی، محمد لاد (۱۸۸۳-۱۸۹۹)، مؤیدالفضلا، مطبع نامی نول کسور، کانپور (هند).
- زبیدی، سید مرتضی (۱۳۰۷ قمری)، تاج العروس من جواهر القاموس، دار مکتبة الحیات، بیروت، از روی چاپ قاهره.
- سراجی، سراج‌الدین خراسانی معروف به سراجی (۱۳۵۱ / ۱۹۷۲)، دیوان، به کوشش نذیر احمد، دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره (هند).
- سروری کاشانی، محمدقاسم (۱۳۳۸-۱۳۴۱)، مجمع‌الفرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، علی‌اکبر علمی، تهران.
- عاشق (۱۳۷۴ / ۱۹۹۵)، لسان‌الشعراء، به کوشش نذیر احمد، رایزنی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو.
- فاروقی، ابراهیم قوام (۱۳۸۵-۱۳۸۶)، شرفنامه منبری، به کوشش حکیمه دبیران، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران.
- فیضی سرهندی، الله‌داد (۱۳۳۷-۱۳۴۹)، مدارالافاضل، به کوشش محمد باقر، دانشگاه پنجاب، لاهور (پاکستان).
- قاضی خان بدر محمد، ادات‌الفضلا، به کوشش علی‌اشرف صادقی و ابوالفضل خطیبی، آماده چاپ.
- قطران تبریزی (۱۳۳۳)، دیوان، به کوشش محمد نخجوانی، تبریز.
- قواس غزنوی، فخرالدین (۱۳۵۳)، فرهنگ قواس، به کوشش نذیر احمد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- کرمینی، علی‌بن محمد (۱۳۸۵)، تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.

- منوچهری، احمدبن قوص (۱۳۷۰)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران.
- ناصرخسرو (۱۳۰۴-۱۳۰۷)، دیوان، به تصحیح سید نصرالله تقوی، با مقدمه سیدحسین تقی‌زاده، به کوشش مجتبی مینوی، کتابخانه طهران، تهران.
- ناصرخسرو (۱۳۵۳)، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران، تهران.
- نخجوانی، محمدبن هندوشاه (۱۳۳۷)، صحاح الفرس، به کوشش عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.



۵۳- شَمَل

این کلمه به معنی «لوطی و جاهل و سردمدار و قلدر و بزنی بهادر» است و در تهران معمولاً به صورت باباشمل به کار می‌رود. بابا که در ترکیب «بابا ماما» نیز دیده می‌شود در اینجا به معنی فرد بزرگ‌تری است که در تصمیم‌گیری‌ها مؤثر و مورد مراجعه است. در تهران و شاید بعضی شهرهای دیگر گاهی شَمَرَدَل نیز به این معنی به کار می‌رود. شمردل در عربی به معنی «شتر جوان چست‌رفتار» است، اما به معنی «مرد جوان نیرومند» نیز به کار رفته است (← دستورالاکخوان و نیز لغت‌نامه دهخدا به نقل از همان). ظاهراً شَمَل جزء اول همین کلمه است که ابتدا به صورت شَمَر استعمال می‌شده و سپس به شکل شَمَل درآمده است.

منابع

دهلوی، قاضی خان بدر محمد معروف به ده‌ار (۱۳۴۹-۱۳۵۰)، دستورالاکخوان، به تصحیح سعید نجفی اسداللهی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۲ جلد.
 دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، چاپ دوم از دوره جدید، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی